

شرایط پژوهش و از جمله خصائل هر محقق و دانشمند است. مرحوم قزوینی به همان وجه که در مسائل علمی امین بود و از سر صدق و از صمیم دل حقیقت را جستجو می‌کرد در امور زندگی خصوصی هم شرایط صداقت و امانت را همواره مرعی و ملحوظ می‌داشته و با خود صمیمی بوده و خود را گول نمی‌زده است.

یادداشت‌های حفظ الصحه جلوه‌گر این فضیلت و این خصیصه عالی آن خلدآشیان نیز هست. روانش شادباد. یادش همیشه به‌خیر. بگذاریم و بگذریم.

اما چگونه می‌توان از بزرگداشت خدمتگزاران به ادب ایران گذشت برای این که "دیدار با اهل قلم" را هرچه بیشتر به اصطلاح "کش" بدهم کتاب دوست گرامی آقای دکتر غلامحسین یوسفی را با تاه‌نی می‌خواندم. هر چند که بسیار روان و با کشش نوشته شده و مثل داستانی پر سوسه می‌توان یک نفس آن را خواند، چنان که جلد اول آن را در تهران چنین خواندم. مع‌هذا چندی بود که این مصاحبت لذت بخش به سرآمده بود تا این که شماره‌های سوم و چهارم سال هفتم آینده به دستم رسید. تا باشد حبیب ما یغمائی باشد با تن درست و سر پرشور و قلم‌روان و پرتوان که به‌کمال از بزرگان و دوستان در گذشته یاد کنند و به نیکی یاد کنند. مرحوم دکتر صورتگر به ناگاه از میان ما رفت و به حلقه دوستان در وادی خاموشان پیوست. یاد از او آوردن آن قصیده بلند در مجله آینده بسیار به جا و به سزا بود. به جبران آنچه از دیگران فوت شده بود، از مصیبت‌های پیری و عمر دراز و به راستی از همه جانگام. ترفراق ابدی دوستان دل‌بند است که هر چندی و گاهی زود ازود باید به سوک یکی از آنان نشست و در یفاگو بود. از خواندن خبر فوت رضوان آرامگاه محمود فرخ بسیار متاثر و متالم شدم. نیک مرد و نازنین بود و خوش محضر و با صفا. ورود در بحث راجع به فضائل او از حد بنده خارج است.

## دو نامه از قزوینی

- ۱ -

قسمتی از نامه گم شده قزوینی

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چند سال پیش در کتابی مستقل نامه‌های ادبی و فرهنگی محمد قزوینی به تقی‌زاده چاپ شد. پس از آن، یک نامه مفصل دیگر از قزوینی به دست آمد که در شماره ۴-۶ آینده به چاپ رسید. اینک قسمتی از نامه مفصل دیگر که پیدا کرده‌ام و متأسفانه فقط چهار صفحه از نامه چند صفحه‌ای است به چاپ می‌رسانم.

عمده مطالب این نامه ناظرست به سؤالات تقی‌زاده از قزوینی در باره نوشتن کتابی در تاریخ ایران پس از اسلام تا حمله مغول که منعقد شده بود برای وزارت معارف بنویسد و فقط قسمتی از آن به نام "از پرویز تا چنگیز" به چاپ رسیده. علی‌الظاهر این نامه در یکی از سالهای ۱۹۳۳ یا ۱۹۳۵ نوشته شده است.

و بیشتر جالب اعتماد علما و دورتر از سبک بیگانه است (یعنی سبک تألیفاتی مثل تاریخ عمومی سیویوس یا ماسیروی مختصر (نه ماسیروی مفصل سه جلدی) که شخص بمجرد آنکه شروع بخواندن میکند حس میکند آنرا برای بچه نوشته‌اند و شخص باید خودش را بچه فرض کند تا از آن چیزی بفهمد و بدون چون و چرا باید مطالب آنرا مثل وحی منزل خاصاً "خاشیا" قبول کند).

بعقیده بنده باید نه مثل طبری و ابن‌الاشیر بمجرد سوق وقایع بدون هیچ اظهار رأی شخصی اکتفا نمود و نه ببهانه طرز جدید و انتقادی چیز نوشتن اغلب صفحات را بذكر آراء شخصی و اجتهادات و استنباطات فردی خود مشغول نمود که این طرز اخیر بسیار خسته‌کننده و کسالت‌آورنده است و باز صد درجه مجرد سوق وقایع مثل طبری بر این طرز یارده متکلف متعسف اخیر ترجیح دارد. بلکه باید امر بین‌الامرین اختیار نمود یا اکثر از ذکر مآخذ و معرفه‌الکتب در حواشی تا کتاب جنبه عالمانه پیدا کند و از جنبه بیگانه بیرون آید.

و باز بعقیده بنده سه جلد هر کدام ۶۰۰ صفحه را باید حداقل فرض کرد، یعنی حتماً بقید قسم بر خود باید تحمیل کرد که از این کمتر نشود. ولی باید سعی کرد که اگر ممکن است مقداری هم بر عدد صفحات هر جلد افزوده شود مثلاً هر جلدی اقل اقل باید ۷۰۰ الی ۸۵۰ صفحه باشد بقطع متوسط وزیری یعنی قطع تاریخ آقای اقبال.

در خصوص تاریخ حضرت رسول و چهار حلیفه اول البته باید تا آنجا که راجع بامور مذهبی بمعنی اخص و معجزات و غزوات حضرت رسول و جنگهای خلفا با ملل دیگر غیر ایرانیان و نحو ذلك است باید باختصار پرداخت. ولی باززمینه بسیار بسیار وسیعی باقی است بخصوص از اوایل ابوبکر بعد برای بسط تاریخ راجع بسرحداث ایران و شروع عربها از ذی‌قار بعد متدرجاً در تاخت و تاز بآن سرحداث و تهیه زمینه کم‌کم برای غارت بقلب ایران و سپس غلبه کامل بر تمام آن مملکت که از مطالعه تاریخ طبری (نه ابن‌الاشیر که در این مورد باید آنرا بکلی دور انداخت) از اوایل خلافت ابوبکر بلکه از همان وقعه ذی‌قار مدتی قبل از ابوبکر واضح میشود که زمینه در نهایت بطوولی بنحو قطعی تهیه میشده است برای غارات و حملات عرب بر عجم و اقوام سرحدی که اغلب نسطیین (معنی مراد مورخین غرب یعنی آرامش‌ها) بودند بمجرد ظهور قشون عرب با آنها سازش نموده‌اند. در صورتیکه عناصر خود ایرانی خالص مدتها می‌مدید با آنها مقاومت میکرده‌اند و وجب بوجوب و قدم بقدم عقب می‌رفته‌اند و باز شورش میکرده‌اند کره بعد اولی و مره بعد اخری، و نیز عناصر عرب خالص ولی رعیت ایران که در بحرین (یعنی

... القرآن بجز بعضه بعضا". و تئیکه همه کتاب حاضر باشد با ستعانت بعضی مواضع آن توضیح بعضی دیگر را میتوان دریافت، یا برای تعلیق بعضی ملاحظات فوراً شخص رجوع میکند به سابقه و لاحق، آن موضع و صفحات آن را یاد داشت میکند و اگر احیاناً تناقضی یا مخالفتی بین فصول و فقرات مختلفه کتاب از مؤلف روی داده است بواسطه حضور همه اجزاء کتاب روی میز به سهولت شخص میتواند بآن برخورد. در صورتیکه اگر جزوه جزوه فرستاده شود شخص وقتی که جزوه لاحق را مطالعه میکند اغلب مطالب جزوه سابق را (بخصوص کسی بسن بنده که جوان بیست سی ساله دیگر نیستم) فراموش کرده است. یا اگر هم بکلی فراموش نکرده است درست جای آن را در اجزاء سابقه نمیتواند بخاطر بیاورد. باری بعلل و مناسبات مذکوره و غیر مذکوره فرستادن تمام کتاب یکجا یا اقلاً هر یکی از مجلدات تمام و کمال آن را یکجا بمراتب برای بنده آسانتر قابل استفاده است تا اجزاء مبتوره جدا جدا بفاصل بعیده.

و اما اینکه میفرمائید بین اختصار و اطناب و توسط مرددید که کدام یک را اختیار بفرمائید اگر عقیده بنده را استفسار میفرمائید عقیده بنده مطلقاً و اصلاً "تطویل است بلکه از تطویل هم گذشته اطناب بلکه اطناب ممل را هم بنده از مؤلفی (یعنی از مؤلفی درست کار و تشنه معلومات و محقق نه مانند مؤلفین جوان دوره حاضر خودمان که در مورد آنها اختصار درجه هفتم بلکه هفتادم بلکه اختصار بدرجه صفر بلکه منهای صفر را بمراتب ترجیح بریک سطر چیز نوشتن آنها میدهم) که راجع بتاریخ و ادبیات ایران تألیفی می نماید ترجیح میدهم بر توسط تا چه برسد بایجاز و اختصار مثل تاریخ گزیده و لب التواریخ و نحو ذلک که بنده لغو محض میدانم.

هر جوان بیست ساله ای این نوع مختصرات را از یک مرور سطحی مطولات میتواند جمع آوری نماید. ولی تألیف مفید شافی کافی خواننده را از رجوع بعینسبب مستغنی میسازد و دهان او را باز در انتظار بقیه نمیگذارد و ریختن شالوده ای مثل این تاریخهای عمومی مدارس متوسطه خشک و قلیل الجدوی و لاتسمن و لایغنی من جوع و بدون ذکر سند و مأخذ و مظان و مطالب را بصورت "کلمات قصار" بیان کردن یا بطرز العیاذ بالله آیات قرآنی بر مردم تحمیل نمودن این نوع چیزها از امثال سرکار عالی حیف است. زیرا که چنانکه عرض کردم هر جوان بیست ساله ای میتواند این نوع تألیفات را بیکی دوسال مرور سریع سطحی کتب تواریخ جمع آوری نماید.

بنده عقیده ام اینست که سه جلد هر جلدی ۶۰۰ صفحه چنانکه وزارت معارف خواسته بمراتب بلکه هزاران هزار درجه بهتر است از مختصرتر از آن. هر چه مطولتر باشد بهتر

بحرین بمعنی حالیه نه بحرین بمعنی مراد عربها که مراد از آن جزیره، اول بوده است) و سواحل جنوبی خلیج فارس و کذلک سواحل شمالی آن از ابله و غیره بوده‌اند و همچنین در "جزیره" (= بین النهرین) که فوق العاده زیاد بوده‌اند و همه رعایای ایران بوده‌اند چگونه این عناصر یکی از علل قویه شکستهای پی در پی ایرانیان بوده‌اند و همیشه emissaires عربهای مسلمان پیش آنها رفته و بآنها میگفته‌اند که شما گرچه نصرانی هستید ولی از جنس ما هستید، چرا خون خود را برای اعاجم میریزید، با ما همدست شوید و مابعدین شما کاری نداریم و ایشان فوراً بمجرد ظهور سپاه عرب از افق فوراً واحداً در غالب مواقع بآنها ملحق میشده‌اند، الی غیر ذلک از معلومات بسیار متمتع دلکش که از روی طبری (یعنی از متن عربی آن نه از ترجمه بلعیمی که فوق العاده باختصار کوشیده است و از ده روایت مختلف یک واقعه‌ای او فقط یک روایت آن را گرفته و مابقی را صاف و ساده حذف کرده و آنرا هم که گرفته غالباً اصح روایات یا مطولترین آنها یا متمتع ترین آنها نیست، بلکه کیفماً اتفاق بدخواه مترجم یکی از روایات را ترجمه کرده و مابقی را که غالباً اطلاعات فوق العاده نفیس بکر را محتوی است بیرحمانه حذف نموده است.)

در خصوص حاضر بودن مقدار زیادی از مجله، کاوه بسیار خوب خبری است. یادداشت کردم در دفتر خود که اگر طرف احتیاج کسی شد باو اطلاع دهم. دیگر تصدیق مفراطاً بواسطه تمام شدن کاغذ اینجا ختم میکنم و دخترک بنده با مادرش و خود بنده عرض سلام مفصل مطول خدمت خانم محترمه معظمه میرسانیم.

مخلص حقیقی، محمد قزوینی

- ۲ -

اظهار نظر قزوینی در باره "یکی بود و یکی نبود"

۲۸ دسامبر ۱۹۲۲

دوست عزیز محترم اینروزها بواسطه تعطیل ایام عید اینها، چون چند روزی بالنسبه فراغتی دارم لهذا از جمله چیزها که خواندم (یعنی مکرر و بدقت خواندم والا سابق یک مرتبه سرسری خوانده بودم) کتاب "یکی بود و یکی نبود" سرکار است. شهدالله که از عمر خود برخوردار شدم و حلاوت عبارات روان تر از ماء زلال و گوارا تر از ریحیق و سلسال آن کام روح و قلب بلکه تمام وجود مرا شیرین نمود، الحق در شیرینی و سلاست انشاء و روانی عبارت و فصاحت لفظ و بلاغت معنی و انتخاب مواضع نمکین و در عین اینکه زبان

رایج محافل بلکه کوچه‌های طهران است از کلمات عامیانه و بازاری و مبتذل پاک بودن نمونه کامل‌العیار زبان فارسی حالیه است و اطهر صفات بارزه آن شیرینی و حلالت است که هیچ لعظی دیگر پیدا نمیکنم برای تعبیر ازین حسی که انسان ازین نوع انشاء میکند.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود و حس دیگری که شخص می‌کند این است که گویا کاتب اصلاً مسوده هم نکرده است بلکه بقول انوری: "برداشت کلک و کاغذ و فرفر فرو نوشت".

گویا همانطوری که حرف میزند و میزند فلم و کاغذ را برداشته و فرفر فرو نوشته است. اگرچه این کار (و بقول مرحوم حبل‌المتین "و افعان رموز") میدانند که چقدر زحمت کشیده شده بعد از طبع خداداد که اینطور از سکه درآمد است، ولی کاتب شیوای آن چنان با استادی رنگ و روغن زده و مشاطه‌گری این عروس هر هفت کرده را نموده که به نظر بکلی آب و رنگ طبیعی در نهایت سادگی می‌آید.

عرض کلی از عرض این عریضه اینست که می‌خواهم فقط خدمت سرکار عرض کنم که اگرچه میدانم که درست الان سرکار در چه‌کار و بارید و در چه عوالمی سیر میکنید ولی شخصی که قوه ابداع این نوع عبارات حیرت‌انگیز که تالی سحر است ولی سحر حلال باشد و بهر عذری که باشد از قبیل تحصیل امر معاش و قدرندانی هموطنان و غیره و غیره مشغول کار دیگر بشود یا بکلی مشغول کار دیگر شود و درین بحیوحه تلاطم امواج فتن و هجوم حوادث ناگوار نسبت به زبان فارسی که الان زمامش بدست مشتی احلاف هرزه‌درای که هر را از بر تمیز نمیدهند افتاده خاموش بنشینند و منتظر فرج غیبی و مدد خدائی یا اتفاقی دست بر روی دست گذارده هنر خود را بروز بدهد و بگذارد که این جوانان سبکسر اشترکاو پلنگ که نه سواد عربی دارند و نه سواد فرنگی و نه سواد فارسی زبان فارسی را بدلخواه خود شرحه شرحه کرده تا آنکه ضربت آخری را بر او بزنند در مقابل خدا و در مقابل وجدان عمومی و در مقابل وطن مسئول و مؤاخذ بلکه گناهکار و جانی است و آن "حقیقت" مطلق که همه در پی آن من حیث‌لایسعر میدوند انتقام خود را از او خواهد کشید. چه هرکه قوه خدادای هنری از هنرها را که دست غیبی یا طبیعت یا اتفاق در وجود او ودیعه گذارده است در غیر موضوع خود صرف کند هم از اینجا رانده و هم از آنجا مانده خواهد شد. چه پر واضح است که اگر ویکتور هوگو را مثلاً رئیس پستخانه پاریس یا یکی از اجزاء آن میکردند هم هنر طبیعی او غیر منتج میماند و هم یک رئیس درجه اول پستخانه از آب بیرون نمی‌آمد. چه وی برای آن خلق نشده بود و همچنین اگر پاستور را سفیر لندن یا فونسول حلب مثلاً میکردند و قس علیهدا فعلل و تفعلل.

و از طرف دیگر اگر انسان منتظر پیدا شدن موقعی مناسب تر و اوضاعی مساعد تر و روزگاری مهربان تر بشود، چه بسا که تا آخر عمر درین هوا جس نفسانی خواهد ماند. زیرا هر چه هست در (خود) انسان و در مساعی خود انسان است، "لیس للانسان الاماسعی و انا لانضع احر من احسن عملا".

من خیال میکنم که موقع زبان فارسی الان خطرناکترین مواقع تاریخی آن است. چه در وقت تسلط عرب و باز بعدها در موقع هجوم مغول ایرانیان در کمال وضوح و خوبی برتری نژاد و تمدن و عنصر خود را نسبت بامم غالبه میدانستند و با اینکه کلمات و تعبیرات آن دو قوم مذکور را خواهی نخواهی بسیار اخذ میکردند به آنها و نژاد آنها و زبان آنها بدیده، حقارت می نگریستند و آنها را عرب... برهنه بیابان گرد و شیر شترخوار و سوسمارخوار خطاب میکردند. مغول که جای خود دارد.

ولی حالا ملل غالبه از حیث نژاد و تمدن و عنصر و زبان اگر نگوئیم بر ما برتری دارند اقلاً مساوی هستند و اقل اقل پست تر که نیستند و طبیعت اشیاء و منطق امور جمهور ایرانیان را واداشته است که از همه حیث تقلید ملل اروپا را بنمایند و این فقره کم کم بزبان همه سرایت کرده است و بقول مشدیها این تو بگیری دیگر از آن تو بگیریها نیست. حالا اگر جمعی که قوه جنگ با این تقلید اعمی (در خصوص زبان مقصودم است نه در خصوص تمدن و ظواهر آن) دارند و بدبختانه عدد ایشان انگشت شمار است دقیقه ای کوتاهی بکنند یا اعمال و سامحه و مسامحه درین جهاد اکبر بخرج دهند خیال میکنم که دیگر کار از کار گذشته خواهد بود و زبان فارسی جزو امور تاریخی خواهد شد، مانند زبانهای اوستا و پهلوی و قبطی و سریانی و عبری و چه بسا از زبانهای بزرگ دیگر که کسی کارد قطعاً بر نداشته بود و سر زبان را بر لب باغچه در یک روز ساعت معین نبریده بوده است، بلکه همینطورها متدرجاً متدرجاً بدون اینکه عموم مردم حس کنند کم کم بتحلیل میرفته و ابتدا کلمات مفرد، سپس تعبیرات آن، سپس نحو و صرف آن در زیر نفوذ زبان خارجی مستهلک و متلاشی و مضمحل میشده است و کم کم دایره نویسندگان و شعرای آن و ادبای آن تنگ میشده است تا کم کم بالاخره منحصر میشده است به علمای مذهبی و متولیان معابد و مساجد و کنایس آنها.

شخص شما با اینکه بکلی جوان هستید بواسطه این هنر خارق العاده ای که ازین کتاب "یکی بود و یکی نبود" ابراز کرده اید بر "واقفان رموز" مدلل ساخته اید که یکی از بهترین اسلحه قتاله این دشمنان وطن را خداوند در دست شما ودیعه نهاده است و معنی این ودیعه نهادن اسلحه امر بجهاد است "فقاتلوا التي تبغی حتی تفری الی امرالله".

## بقول خاقانی

توئی خاقانیا سیمرخ اشعار  
دهان ابلهسان دارند بردوز  
همه چون دیگ بیسر زاده اول  
همه بیمنز از بن یافته قدر  
عمود رخس را سازند قبله  
لقبشان در مصادر کرده مفعول

برین کرکس نگاران بال بشکن  
بروت روبهسان دارند برکن  
کنون سر یافته یعنی نهیسن  
که از سوراخ قیمت یافت سوزن  
نهند آنگاه تهمت بر تهمتن  
دو استاد این ز تمبریز آن ز زوزن

هرچه آقای تقی زاده در خصوص این اولاد ناخلف ایران در برلن به بنده میفرمودند من درست باور یا حسن نمی‌کردم تا برحسب اتفاق متدرجا با یکی دوسه نفر ازین طبقه فرزندان عاق وطن ملاقاتی دست داد، دیدم کار خیلی از آن هولناک‌تر است که به‌تصور بیاید.

زبان فارسی به سرعت برق قاطع رو بانحلال است. هرکس در هر گوشه دنیا بهر اندازه هنری درین خصوص دارد و دقیقه‌ای بل آنی غفلت بورزد یا مسامحه کند یا حجب و شکسته نفسی بورزد یا یاس و ناامیدی بخود راه دهد و ازین جنگ نور و ظلمت و علم و جهل و یزدان و اهریمن کناره گیرد مستوجب لعنت خدا و ملائکه و انبیاء و اولیا و جمیع مردم بر او و بر جمیع اعقاب و احفاد او تا روز قیامت خواهد شد و در شریعت معنوی وطن خونش مباح و مالش حلال و خانه‌اش خراب کردنی و جسدش مثله ساختنی است.

و بعقیده من شخص شما که آقای میرزا سید محمد علی خان جمال زاده‌اید یکی از آن اشخاصید که در درجات اول یکی ازین دو طبقه خواهید بود که الم فجعل له عینین و لسانا و هدیناه النجدین.

امیدوارم که از طول مفرط این عریضه و از تندى بعضی عباراتش نرنجید. من نظری بشخص جمالزاده دوست عزیز خود نداشتم. روی سخن من با آنکسی است که یکی بود و یکی نبود را نوشته است، هرکه میخواهد گوباش و هراسم که دارد گو داشته باش و هر جای عالم که خواهد گو مسکن داشته باش و باز مکررا از طول مفرط این کاغذ خیلی معذرت میخواهم.

مخلص حقیقی صمیمی، محمد قزوینی

